

دو فصل نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۹، ش ۱ (پیاپی ۱۸)، بهار و تابستان ۱۳۹۷

مقایسه شخصیت سودابه در شاهنامه فردوسی و پریدخت در سام نامه خواجوی کرمانی

دکتر سید محسن ساجدی‌راد

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران

کیهان کهن‌دل

دانشجوی دکترای ادبیات عرفانی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی، فسا، ایران

چکیده

این مقاله به بیان وجوه افتراق و اشتراک شخصیت سودابه در در شاهنامه فردوسی و پریدخت در سام نامه خواجوی کرمانی می‌پردازد. مهم‌ترین تشابه این دو بانو، غیر ایرانی بودن، شاهزاده بودن و هر دو شیفته پهلوان ایرانی شدن آنهاست. مهم‌ترین تفاوت نیز این که هر چه پریدخت معقولانه‌تر عمل کرده و پا از جاده عفاف بیرون نمی‌نهد، سودابه بر سبکسری خود می‌افزاید. نکته جالب توجه این که فغفور چین و شاه هاماوران هیچ کدام داماد ایرانی را بر نمی‌تابند. فغفور به پنجه تقدیر گرفتار می‌گردد و شاه هاماوران نیز به اکراه سر تسلیم فرود می‌آورد. از دیگر موضوعاتی که در این دو اثر به آن پرداخته شده این است که خواجو و فردوسی هر چند گاه زن را ستوده‌اند، اما در بعضی ابیات بر او چون رعد غریده و گاه از زبان دیگران، بودنش را ننگ می‌شمارند.

واژگان کلیدی: فردوسی، خواجوی کرمانی، زن، سودابه، پریدخت

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۰/۱۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۳/۷

Email: sajedirad2010@yahoo.com

۱- مقدمه

سام‌نامه و شاهنامه هر دو از آثار حماسی گرانقدر ادب فارسی هستند. هر چه پهلوانان شاهنامه در حب الوطن کوشیده‌اند، سام در سام‌نامه برای رسیدن به شاهد مقصود سالها ایران را رها می‌کند. و متأسفانه شخصیت او در حد یک جوان دل‌باخته که از عشق پریدخت از پا در آمده تنزل می‌یابد. در حالی که در شاهنامه حتی عشق نیز مانع از وفاداری به ایران نمی‌گردد. در مورد سام‌نامه نیز اگر هدف خواجه از بیان نام سام شرح احوال دو دل‌داده بوده، به خوبی از عهده برآمده است، اما اگر قصد معرفی سام به عنوان پهلوان ایرانی را داشته به دلیل عملکرد سام به این هدف نزدیک نشده است. (امیری خراسانی، ۱۲۷۳: ۱۳۸۰) به بیان دیگر به دلیل تخیلات زیاد شاعر و قدم زدن زیاد او در مسیر معرفی و توصیف پریدخت، جا برای بیان پهلوانی‌های سام بعنوان یک پهلوان تنگ است. دکتر سرکاراتی نیز سام‌نامه را منظومه نیمه حماسی- نیمه خیالی می‌داند که خواجه آن را از روایات شفاهی پراکنده تدوین کرده است (همان، ۶۹۲). در بیان افتراقات و اشتراکات سودابه و پریدخت نیز باید گفت که ترسیم شخصیت این دو با بینش آفرینندگان این آثار، و طرز تلقی آن دو از شخصیت زن بی‌ارتباط نیست. زن در هر دو اثر هم مورد نکوهش و هم شایسته ستایش واقع شده است. «زن در اعصار مختلف همواره مورد ستم و نابرابری قرار گرفته و چندان منزلتی نداشته است. هر چند حضور ادیان مدتی به او عزت بخشیده، اما این سرفرازی زیاد طول نکشیده و جامعه همچنان زن را در حصار زن بودنش محصور می‌داشته است.» (پورحسن فتیده، ۱۳۷۹: ۱۲) از سوی دیگر به عقیده انصاف‌پور به گواهی تاریخ در دوره‌هایی از حیات بشر زن رییس قبیله بوده و سوای وظایف مادری مسئولیت‌های اجتماعی را نیز به عهده داشته است تاریخ، این دوره را مادر شاهی می‌نامد. (انصاف‌پور، بی تا: ۱۶۷) سودابه و پریدخت زنانی هستند که در مسیر داستان گاه به دلیل زیبایی و آراستگی ستوده شده‌اند و گاه بخاطر سبکسری مورد نکوهش واقع شده‌اند. فردوسی سودابه را اول تا مرز مطلوب کیکاووس بودن اوج می‌دهد و زمانی در حضيض هوسناکی و کشاندن سیاوش به مسلخ افراسیاب، تنزل می‌دهد. در سام‌نامه نیز شخصیت پریدخت قابل تأمل است. دختری که پیشکش ارادتش به معشوق سر پدر و برادر است. در این مقاله سعی بر آن است تا شخصیت این دو بانو در حکایت عاشقی مورد بررسی قرار گرفته، افتراقات و اشتراکاتشان به طور خلاصه بیان گردد.

۲- بحث و بررسی

دیدگاه قرآن

مجید قرآن مجید در آیه شریفه «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر» (قرآن مجید، حجرات، ۱۳)

«ای مردم ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی تردید گرمی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. یقینا خدا دانا و آگاه است.»

انسان ها را مخاطب ساخته و ملاک برتری آنها را تقوی می داند، حال فرق نمی کند که این فرد متقی زن باشد یا مرد.

در اوستا

از دلایل منزلت زن در عهد باستان یکی این که در اوستا، آناهید یا اردویسور آناهید به معنی آب بودن یا آبان، مادر آب هاست. در بیان اوستایی، آناهید جایگاه آسمانی داشته، نیرومند، درخشان و زیبا توصیف شده است. وظیفه آناهید زاد و ولد بوده و منبع باروری هاست. شاهان نیز در معابد آناهید مراسم قربانی برگزار کرده و جشن بزرگ ساکائو را بر پا می کردند. (عرب گلیپایگانی، ۱۳۷۶: ۵۸-۵۴)

شاهنامه و زن

برخی به اشتباه شاهنامه را کتابی ضد زن دانسته و فردوسی را به عنوان شاعری مخالف زن می شناسند. در حالی که فردوسی خردورز تر از آن است که حب و بغضی ناسنجیده نسبت به کسی یا چیزی داشته باشد. در شاهنامه رودابه به زیبایی تمام وصف شده است. در نگاه فردوسی رودابه زنی است به زیبایی تمام، زنی که حتی عشقش نیز در بطن خود حماسه می آفریند و بزرگ پهلوان ایرانی رستم از آن متولد می گردد. شاعر تنها یکبار رودابه را بسیار محترمانه نکوهش می کند و آن زمانی است که او از راه شنیدن وصف زیبایی های زال شیفته او می گردد.

چه نیکو سخن گفت آن رایزن ز مردان مکن یاد در پیش زن

دل زن همان دیو را هست جای ز گفتار باشند جوینده رای

(شاهنامه، ج ۱، ۱۳۴۴: ۱۳۷، ب-۶، ۵)

«در شاهنامه از سی و دو زن با نام و نشان نام برده شده است، زنانی چون آذر میدخت، ارنواز، تهمینه و... زنان دیگر نیز تقسیم بندی خاص خود را دارند. فردوسی همچنین سیصد بار از کلمه زن استفاده کرده و آنرا به صفاتی چون: افسر بانوان، ابرو کمان و... ستوده است». (حریری، ۱۳۶۹: ۳۴) در سراسر شاهنامه

زنی که بسیار مورد نکوهش واقع شده سودابه همسر کیکاووس است که با مکر و هوس خود سیاوش را به مسلخ افراسیاب فرستاده و پادافره گناه خود را چشید. به نظر می‌رسد نولدکه در توصیف زنان شاهنامه قدری بی‌انصافی کرده که آنان را چون پنبلوپ همپایه مردان نمی‌داند، او همچنین چند همسری را در ایران باستان نکوهش کرده و رودابه را فقط در حد مادر رستم بودن می‌ستاید. (همان، ۱۶۳)

سام نامه

سام نامه کتابی حماسی و حاصل تلاش خواجه‌ی کرمانی شاعر قرن هشتم هجری است. خواجه در این اثر بسیار کوشیده تا چون فردوسی و اسدی طوسی از خود اثری ماندگار به یادگار گذارد. این مجموعه شرح دلاوری‌های سام نریمان است. یان ریپکا در معرفی خواجه او را آقا کوچولوی کرمان دانسته و ستایشگر دربارهای کوچک به حساب می‌آورد. در جای دیگر نیز خواجه را حلقه اتصال سعدی و حافظ می‌داند. (ریپکا، ۱۳۷۰: ۴۶۷-۳۸۶) نکته قابل توجه در مورد سام نامه این است که به دلیل انگیزهای عاشقانه، بیشتر جنگ‌های سام برای رسیدن به معشوق است و همین مطلب حماسه شمردن سام نامه را قدری با تساهل همراه می‌نماید. از طرف دیگر آن را به عنوان یک اثر غنایی صرف نیز نمی‌توان به حساب آورد. پس باید سام نامه را نیمه حماسی- نیمه غنایی بدانیم. سام و پریدخت سام یک‌زخم که با ضربتی کار حریف را می‌سازد، شخصیت مشترک سام نامه، شاهنامه و گرشاسپ نامه، فرزند نریمان است. مادر او را در حد دختر شاه بلخ بودن می‌شناسیم. سام در شاهنامه بخاطر رها کردن فرزند در البرز کوه به گناه سفید مویی مورد نکوهش واقع شده است. فرزندى که سالها آزاده از بی‌مهری پدر پهلوان خود، دل به مهر مرغ قاف نشین می‌سپارد. سام در اوان جوانی دل به عشقی می‌سپارد که او را سالها از وطن دور نگه داشته با دیو، جن، پری و انسان وارد جنگ می‌کند. هر چند در بحبوحه نبردهای عاشقانه‌اش دعوت‌هایی نیز به توحید و یکتاپرستی داشته است. پریدخت دختر نافرمان فغفور چین است که به خاطر عشق، پدر، برادر و پادشاهی خانوادگی خود را بر باد می‌دهد، تا مبادا لحظه‌ای سام را از هجر او غباری بر دل افتد. در سام نامه مانع ازدواج سام و پریدخت قانون نانوشته‌ای است که از تعصب و خودخواهی فغفور چین مایه می‌گیرد. ترس از تصاحب تاج و تخت توسط داماد، مثل دردی به جان فغفور افتاده است.

سیاوش و سودابه

سودابه دختر شاه هاماوران، کیکاووس را شیفته جمال خود کرده و علی‌رغم مخالفت پدر به نکاح او در می‌آید. سیاوش نیز فرزند کیکاووس است، از زنی ناشناس که در جای خود به معرفی او می‌پردازیم.

مقایسه ارزیابی شخصیت زن در دو داستان

فردوسی در بیان سرگذشت عشق نافرجام سودابه خیلی سریع و صریح به اصل مسئله پرداخته و اندیشه ناخوش را عامل بیچارگی و رسوایی انسان می‌شمارد. قصد شاعر آن است که از ابتدا توجه همه را به این نکته معطوف دارد که خردورزی و اندیشه صحیح انسان را به سعادت می‌رساند. زن یا مرد بودن در این قضیه تفاوتی ندارد. اگر در جایی سودابه را مورد نکوهش قرار می‌دهد در جای دیگر نیز بر گرسیوز و افراسیاب می‌تازد. کسی را که اندیشه ناخوش بود

بدان ناخوشی روی او کش بود

همی خویشان را چلیپا کند

(شاهنامه، ج ۳، ۱۳۸۷: ۶، ب ۴-۳)

فردوسی داستان سیاووش را بعد از برتری خرد و تأکید بر پادافره عمل، با شرح حال زنی گمنام آغاز می‌کند. زنی که از جفای بدمستی پدر به دامن دشت پناه برده و اسیر تنی چند از پهلوانان چون طوس، گیو و... شده و با پا در میانی کیکاووس به مشکوی شاه وارد می‌شود و بعد از مدتی پس از به دنیا آوردن پسری سیاووش نام می‌میرد. و سیاووش مظلوم‌ترین و بیگناهی‌ترین چهره شاهنامه، اسیر مکر نامادری شوم خود می‌گردد. منجمان از ابتدا احوال طفل را واژگون دیده، آینده خوبی برایش ترسیم نمی‌کنند. سیاووش سالها در دامن مهر رستم پرورش می‌یابد و در حالی که جوانی زیبا، دلفریب و دلاور شده به دیدار پدر می‌آید و بخش تراژدیک داستان در همین جا شروع می‌شود زیرا سودابه با دیدن سیاووش:

ز ناگاه روی سیاووش بدید

پر اندیشه گشت و دلش بردمید

(شاهنامه، ج ۳، ۱۳۸۷: ۱۴ بیت ۳)

دکتر جوینی «بردمیدن دل را طپیدن دل و عاشق شدن» می‌داند. (شاهنامه، ج ۴، ۱۳۸۴: ۱۷۰) از منظر امروزی سودابه با یک نظر عاشق سیاووش شد و او را با پیغام‌های بسیار و مادرانه به شبستان فرا خواند. در اینجا فردوسی عدم توجه سیاووش را به خواسته سودابه بیان می‌دارد و با جسارتی که حاکی از جانب‌داری از سیاووش است از زبان او می‌گوید: چه آموزم اندر شبستان شاه

به دانش زنان کی نمایند راه ؟

(شاهنامه، ج ۳، ۱۳۸۷: ۱۵، ب ۱۷)

فردوسی خیلی ظریف و زیرکانه از زبان قهرمان داستان می‌گوید که مجالست با زنان نه تنها نفعی ندارد، بلکه انسان را به دانش نیز رهنمون نمی‌گردد. چون فردوسی در نگاه اول سودابه، تا آخر داستان را دیده، می‌توان جسارت او را تا حدی دفاع از مظلومیت سیاووش قلمداد کرد و بر او خرده نگرفت. در همه جوامع و ادیان برپارسایی هر دو جنس زن و مرد تأکید شده است. چرا که ناپرهیزگاری یکی چه بسا زوال دیگری را سبب گردد. پس متعصبانه و مغرضانه

جانبداری کردن بی انصافی است. سیاووش به مکر نامادری پی برده و از رفتن به شبستان پرهیز می‌کند. اما سودابه را دیو هوس مغلوب ساخته و برای به دام انداختن جوان به هر حيله ای توسل می‌جوید. تا اینکه به سیاووش پیشنهاد ازدواج با یکی از خواهرانش را می‌کند.

سیاووش بدانست کان مهر چیست چنان دوستی نزره ایزدییست
به نزدیک خواهر خرامید زود که آن جایگه کار ناساز بود

(شاهنامه، ج ۳، ۱۳۸۷: ۱۸، ب ۴-۵)

فردوسی نهایت بی‌پروایی سودابه را در خطابش به سیاووش بیان می‌دارد:

من اینک به پیش تو استاده ام تن و جان روشن به تو داده ام
زمن هر چه خواهی همه کام تو بر آرم نیچم سر از دام تو

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۲۲، ب ۱۷-۱)

سیاووش اما با شرم و درد سودابه را فرمانبر شیطان می‌خواند.

چنین گفت با دل که از راه دیو مرا دور دارد گیهان خدیو
نه من با پدر بی وفایی کنم که با اهرمن آشنایی کنم

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۲۳ بیت ۱-۲)

فردوسی در ادامه همین ماجرا، سماجت‌ها و بی‌آزرمی سودابه را این‌گونه بیان می‌کند.

بهانه چه داری که از مهر من بیچی ز بالا و از چهر من
که من تا ترا دیده ام برده ام خروشان و جوشان و آزرده ام

(شاهنامه، ج ۱، ۱۳۸۷: ۲۴، ب ۱۷-۱۸)

یکی شاد کن در نهانی مرا ببخشای روز جوانی مرا
فزون زان که دادت جهاندار شاه بیارایمت یاره و تاج و گاه
اگر سر بیچی ز فرمان من نیاید دلت سوی پیمان من
کنم بر تو این پادشاهی تباه شود تیره روی تو در چشم شاه

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۲۵، ب ۳-۶)

ترسیم شاعر از سودابه چهره زنی است که دیو در دل او لانه کرده و از راه گیهان خدیو دور شده است. در این مجال به پری‌دخت سری می‌زنیم تا دوباره به کاشانه در حال زوال سودابه برگردیم.

پری‌دخت

پری‌دخت با کمک خیل‌پری تصویری از خود را بر سر راه‌سام نصب کرده تا او را شیفته خود گرداند. او نسبت به سودابه در عشق کمی مغرور می‌نماید، ولی خودسری‌هایش کمتر از سودابه نیست. از ابیات زن ستیزانه در سام‌نامه چنین بر می‌آید که علی‌رغم توصیفات که خواجه از زبان سام در باب زیبایی‌های پری‌دخت می‌کند، چندان دل‌خوشی از او ندارد. در نگاه خواجه

پردخت دختر سبکسری است که جز رسیدن به آمال خود به چیز دیگری نمی‌اندیشد. قیمت و بهایی که می‌پردازد مهم نیست، که تخت شاهی باشد یا جان برادر و پدر، مهم رسیدن به سام است. لذا می‌بینیم که خواجه با همه هنری که در بیان طنازی او به کار می‌برد، قدش سرو و بر سرو سیمینش ماه
رخش ماه و شب را بر او تکیه گاه
چو خرم بهشتی پراز رنگ و بوی
سمن بوی و گلروی و زنجیر موی

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۱۰۳)

باز هم او را بسیار سرزنش کرده و یا از زبان پدر به نفرین او زبان می‌گشاید. تهی مغزی و سرکش و تندخوی
از این‌ها پریشانی آرد به روی

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۱۸۳، ب ۱۷)

پردخت من آن که نامش مباد
پوشاد مادر به مرگش سیاه
که نام مرا داد یکسر به باد
مبیناد چشمش دگر مهر و ماه
مرا بردل از وی هزاران غمست
درایوانم از سوز او ماتم است

(همان، ۲۸۲، ب ۱۷-۱۵)

پردخت با همه سبکسری‌هایی که دارد به بیان شاعر زنی خود دار و راز نگهدار است. او عشق خود را به سام نزد هیچ کس فاش نمی‌سازد.

ولی آشکارا نمی‌کرد راز
به هر کس نمی‌گفت این قصه باز

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۱۳۲، ب ۱)

پردخت چون سودابه شخصیتی خاکستری دارد. او از سویی در عشق به سام تا پای جان وفادار است و صبورانه شلاق‌های پدر را به جان می‌خرد. و از سوی دیگر برای رسیدن به معشوق از روی جنازه برادر و پدر به راحتی می‌گذرد. پردخت نماینده قشری خوددار است که به هر قیمت سعی در رسیدن به مطلوب خود دارند. در جای دیگر فغفور چین از عملکرد دختر نگران است و سعی دارد با مشورت با وزیری که البته رایزن خردورزی هم نیست، دختر را از عشق بازدارد. فغفور خودسری دختر را برنمی‌تابد و درکل برای یک پادشاه دختر داشتن را ننگ و نشان بداختری می‌داند. شهی را که در پرده دختر بود
همانا که آن شه بد اختر بود

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۲۳۰، ب ۱)

کسی را که دختر بود در حرم
حکیم از همین نام دختر نبرد
بود روز و شب غرق دریای غم
که ننگش بزرگ است و اندیشه خرد
چه فرزند خوانی چو دیوانگان
که او یار گردد به بیگانگان

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۲۶۹، ب ۱۴)

وزیر نیز در زن ستیزی دست کمی از شاه ندارد.
 چه خوش گفت دستور شه با مهان که دختر مبادا به گرد جهان
 (سام نامه، ۱۳۸۶: ۲۲۹، ب ۱۹)

شاه عاشقی و سر به هوایی دختر را چون خاری در پا می داند.
 از آن پس بگفتا چه افسون کنم که این خار از پای بیرون کنم
 (همان، ۲۳۴، ب ۹)

مخالفت فغفور با ازدواج دخترش با سام ایرانی یادآور مخالفت شاه هاموران با ازدواج سودابه و کیکاووس است. این دو شخصیت در زندانی کردن داماد نیز شباهت‌هایی به هم دارند. دید قوی زن ستیزی خواجه در نفرین نامه شاه چین به دخترش نمود بیشتری می‌یابد.

پریدخت من آن که نامش مباد	که نام مرا داد یکسر به باد
بپوشاد مادر به مرگش سیاه	مبیناد چشمش دگر مهر و ماه
مرا بر دل از او هزاران غمست	در ایوانم از سوز او ماتمست
زخونش روان آب سازم به جوی	چو او رفت من رستم از گفتگوی

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۲۸۴، ب ۱۸-۱۵)

در بردارد عشقی این چنین، مادری چون سیندخت مادر رودابه، می‌تواند از دل عشق یک ازدواج مدبرانه، صلح آور، پهلوان آفرین و غایت اندیش بیافریند. که البته در هیچ جای داستان نامی از مادر پریدخت نیست. شخصیت پریدخت تا حدی خاص‌تر از سودابه است. وقتی او را برای سرپوش گذاشتن به همه عاشقی‌ها به عقد اجباری قمر تاش چینی نسب در می‌آورند، باحیله‌ای خاص حتی به قیمت به بازی گرفتن مقدسات دین خود، که البته بت پرستی است، از تمکین در برابر او امتناع می‌ورزد و از پیش او می‌گریزد و شوهر را از خشم بت پرهیز می‌دهد.

۲-۱-شبهات ها و تفاوت ها

۲-۱-۱-شبهات ها

شبهات های دوبانوی مورد تحقیق را نیز می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۲-۱-۱-۱-غیر ایرانی بودن

پریدخت و سودابه هر دو غیر ایرانیانی هستند که عاشقان ایرانی نژاد دارند. استاد دبیر سیاقی سودابه را در ردیف آن گروه از زنان غیر ایرانی شاهنامه می‌داند، که بداندیش و بدکار است. او همچنین صفات بی وفایی و مکاری را به او نسبت می‌دهد. در تقسیم بندی استاد، سیندخت و دختران شاه یمن در ردیف زنان بیگانه نیک اعتقاد و با صفا قرار دارند. (حریری، ۱۳۶۹: ۴۳-۴۲) پریدخت نیز هر چند نسبت به پهلوان ایرانی غدار نیست

اما باز بیگانه است. او در مورد سام زنی معتقد و با صفا است. هرچند تاوان این عشق و وفا را با مرگ پدر و برادر پرداخت.

۲-۱-۱-۲- همراهی دیگران با این بانوان

در داستان سودابه زنی همدست اوست. فردوسی این زن را از گروه زنان جادو می داند این زن به درخواست سودابه بچه های سقط شده خود را درطشت نهاد تا سودابه برای مظلوم نمایی آن کودکان را از آن خود بداند.

زنی بود با او سپرده درون	پراز جادویی بود و رنگ و فسون
گران بود و اندر شکم بچه داشت	همی از گرانی بسختی گذاشت
بدو راز بگشاد و زو چاره جست	کز آغاز پیمانت خواهم نخست
چو پیمان ستد چیز بسیار داد	سخن گفت از این مکن هیچ یاد

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۲۸ب۱۶-۱۳)

یکی دارویی ساز کین بفکنی	تهی مانی و راز من نشکنی
به کاووس گویم که این از منند	چنین کشته بر دست اهریمند

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ص ۲۹، ب ۳و ۱)

پردخت را نیز یک زن همراهی می کند اما او نه تنها جادو نیست بلکه نیک خواه و به نقلی دخترعموی پردخت است. پرینوش دخت خاقان چین دورادور شاهزاده را مراقبت می کند. هر چند پردخت به او زیاد اجازه مداخله در کار هایش را نمی دهد.

۲-۱-۱-۳- شاهزاده بودن هر دو

پردخت و سودابه هر دو شاهزادگانی هستند که یکی به همسری پهلوان و دیگری به ازدواج پادشاه در می آید. این دو بانو علی رغم میل پدر به ازدواج تن می دهند و به خوبی از نارضایتی پدرانشان مطلع هستند.

۲-۱-۱-۴- مکاری

درمورد مکر برخی از زنان کتابهای زیادی چون چهل طوطی و سندبادنامه نوشته شده که همگی مولود دید اعتقادی برخی مردان از زنان است و گاه برگرفته از بینش بعضی جوامع. در شاهنامه لحن تند و گزنده نسبت به زنان وجود ندارد. اگر در جایی فردوسی نکوهشی از زن می کند، اغلب از زبان دیگران و در مورد زنان غیر ایرانی چون سودابه است. درواقع حکیم طوس اول زن را در آزمایشی عظیم قرار می دهد، سودابه را با دیدن سیاوش می آزماید و رودابه را با شنیدن اوصاف نیکوی زال، و بعد زبان به ستایش یا نکوهش می گشاید. در سام نامه پردخت وقتی با مخالفت های پدر در پذیرش سام به عنوان داماد مواجه می شود، چندی سکوت کرده و تن به تازیانه او می سپارد. مدتی نیز به پیشنهاد وزیر

در سردابه زندانی می‌گردد. پدر با نظر وزیر دختر را به عقد اجباری قمرتاش شاه ختا درمی‌آورد. مکاری شاهزاده همین جا نمود پیدا کرده و او به بهانه های واهی تمکین نمی‌ورزد. پریدخت می‌گوید که پیش لات (بت بزرگ) عهد کرده ام که از وقتی ازدواج کردم تا یکسال تمکین نکنم. درواقع شاهزاده جوان از عشق سام سرشار است و به هر ترفندی که شده می‌خواهد قمرتاش را از سر خود باز کند تا سام از راه برسد.

یکی روز آمد بر من پدر	یکی تازیانه مرا زد به سر
که از شهریاران یکی را بجوی	اگر چه نبوده ترا آرزوی
برآشستم و گفتم ای شهریار	دل‌م کی شود جفت را خواستار
همان دم قسم یاد کردم به لات	به زنا و رهبان دهر سومات
که چون رخ به ایوان شو آورم	ز چشم آب حسرت به رو آورم

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۳۲۱، ب ۲۱-۱۷)

زمان تا زمان بر خروشم چو کوس	چوسالی نشینم شوم نوعروس
ترا باشم ایدون چوگردی حلال	ز من کام یابی سر آید چو سال
امان ده که سالی زمن بگذرد	مبادا که لاتم به من بشکرد

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۳۲۲، ب ۳-۱)

سودابه نیز بعد رسوایی در عشق هوس آلود خود، کودکان سقط شده زنی را در طشت انداخته، مدعی می‌شود کودکان خودش هستند که از آزار سیاوش مرده اند.

چو دانست سودابه کو گشت خوار	همان سرد شد بر دل شهریار
یکی چاره جست اندران کار زشت	ز کینه درختی به نوی بکشت
زنی بود با او سپرده درون	پر از جادویی بود و رنگ و فسون
گران بود و اندر شکم بچه داشت	همی از گرانی به سختی گذاشت

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۲۸، ب ۱۴-۱۱)

بدو راز بگشاد زو چاره جست	کز آغاز پیمانم خواهم نخست
چو پیمان ستد چیز بسیار داد	سخن گفت ازین در مکن هیچ یاد
یکی دارویی ساز کین بفکنی	تهی مانی و راز من نشکنی
به کاووس گویم که این از منند	چنین کشته بردست اهریمنند
مگر کین شود بر سیاوش درست	کنون چاره این ببایدت جست

(همان، ص ۲۹، ب ۵-۱)

۲-۱-۱-۵-شبهات در اعمال و کردار

از فحوای کلام خواجه چنین بر می‌آید که پریدخت در ابراز عشق کمی محتاط تر از

سودابه عمل می کند، ولی هر دو سعی دارند پای معشوق را به قصر شاه باز کنند تا بهتر او را زیر نظر بگیرند. سودابه اول از راه پیشنهاد دادن به سیاووش برای ازدواج با یکی از دخترانش وارد عمل می شود. و وقتی بی اعتنایی سیاووش را به خود و پیشنهادش می بیند با بی شرمی تمام خود را به او می نمایاند.

من اینک به پیش تو استاده ام
زمن هر چه خواهی همه کام تو
تن وجان شیرین به تو داده ام
برآرم نیچم سر از دام تو

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۲۲-۱۶-۱۵)

پریدخت نیز در مهمانی فغفور شاه و سام خود را زیرکانه به پهلوان می نمایاند تا هم عیار عشق او را بسنجد و هم سام را بی تاب تر سازد. چنانچه در اول دیدار سام از پریدخت، پهلوان بیهوش می شود.

ز ناگه پدید آمد از پیش طاق
بهشتی روان بخش و طوبی خرام
بتی چون مه از لاجوردی رواق
بهشتی مثال قیامت قیام

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۱۳۶، ۱۳-۱۲)

چو چشمش بدان حور پیکر فتاد
چو بگذشت یک ساعت آمد به هوش
ز ماهی برآورد بر مه خروش
چو سیمین ستونی ز پا برفتاد

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۱۳۷، ۱۴-۱۳)

در بی اعتنایی به نصایح دیگران در عشق ورزی هر دو بانو بسیار به هم شبیه هستند.

۲-۱-۱-۶-سماجت و پشتکار

فردوسی خوب می داند که کودکی که اختر شماران ستاره اش را نگون بخت می بینند چه سرنوشت دردناکی آن هم دردیوار دشمن خواهد داشت. اینجاست که در ابتدای داستان اندیشه ناخوش سودابه را سبب رسوا شدنش دانسته، آدمی را به آزم فرا می خواند. سودابه در ابراز عشق ناپاک خود به سیاووش بسیار پافشاری می ورزد. گویی او مأمور به انجام رسیدن یک سرنوشت شوم است.

کسی را که اندیشه ناخوش بود
همی خویشان را چلیپا کند
بدان ناخوشی روی او کش بود
به نزد خردمند رسوا کند

(شاهنامه، ج ۳، ۱۳۸۷: ۷، ۳-۲)

فردوسی قبل از بیان بخش تراژیک داستان، خردورزی را مایه سعادت آدمی می داند.

تو چندان که گویی سخن گوی باش
چو رفتی سر و کار با ایزد است
خردمند باش و جهانجوی باش
اگر نیک باشدت جای ار بد است

(همان، ۷، ۵-۴)

سودابه به محض دیدن سیاووش در شبستان از تخت به زیر آمده، او را در بر می‌گیرد.
 پیامد خرامان و بردش نماز
 بپر درگرفتیش زمانی دراز
 همی چشم و رویش ببوسید دیر

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۱۷ و ۱۸ ب ۱۶ و ۱)

سیاووش از ابتدا درمی‌یابد که آن همه مهر برای رضای ایزد نیست. پس خود را از
 سودابه دور می‌کند.

سیاوش بدانست کان مهر چیست
 چنان دوستی نزره ایزدبست
 (شاهنامه، ج ۳، ۱۳۸۷: ۱۸ ب ۱۴)

سودابه اما به هر دستاویزی می‌آویزد، تا جایی که از عشق سخن رانده و سیاوش را
 می‌بوسد. سیاووش نیز با خود زمزمه می‌کند که:

چنین گفت با دل که از راه دیو
 مرا دور دارد گیهران خدیو
 نه من با پدر بی‌وفایی کنم
 که با اهرمن‌آشنایی کنم
 (همان، ص ۲۳، ب ۲-۱)

سماحت بی‌اندازه سودابه در نهایت سر سیاوش را به باد می‌دهد.
 پریدخت نیز در پافشاری بر خواسته دل دست کمی از سودابه ندارد. اصرار او برازدواج
 با سام نریمان حتی باعث زندانی شدن و تازیانه خوردنش می‌شود. حتی پدر به مرگ
 او گفتار ساخته، مراسم تشییع جنازه دروغین با تابوت خالی برگزار می‌کند، ولی پریدخت
 دست از عشق بر نمی‌دارد تا جایی که سر پدر و برادرش را در این راه بر باد می‌دهد.
 بداندیش دستور از آن جایگاه
 چوآمد به نزدیک فغفور شاه
 چنین گفت با او شهنشاه چین
 که از شاه چین خرمی دور شد
 پریدخت مهروی رنجور شد
 (سام نامه، ۱۳۸۶: ۳۸۸، ب ۱۱-۹)

۲-۱-۱-۷- زیبایی و طنازی

سودابه به نقل فردوسی زنی زیباست که حتی توصیف زیبایی اش کیکاووس را دلداه
 او می‌کند.

از آن پس به کاووس گوینده گفتاز آن پس به کاووس گوینده گفت: که او دختری
 دارد اندر نهفت

که از سرو بالاش زیباتر است
 به بالا بلند و به گیسو کمند
 زمشک سیه بر سرش افسراست
 زبانش چو خنجر لبانش چو قند
 چو خورشید تابان به خرم بهار
 بهشتیست آراسته پرنگار

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۱۳۱، ب ۱۱-۸)

زیبایی و طنازی پریدخت نیز به حدی است که سام با دیدن تصویر او صبر از کف نهاده و راهی چین می گردد.

گل اندام سروی پریدخت نام	رخش روز روشن نماید به شام
قدش سرو بر سرو سیمینش ماه	رخش ماه و شب را بر او تکیهگاه
چو خرم بهشتی پراز رنگ و بوی	سمن بوی و گلروی و زنجیر موی

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۱۰۳، ب ۹-۶)

۲-۱-۲- تفاوت ها

۲-۱-۲-۱-۲- در اهداف و ژرف ساخت

سودابه دختر شاه هاماوران دیگرکیکاووس را زبینه زیبایی خود نمی داند. بادیدن سیاوش اندیشه ای ناپاک در ذهنش جای کرده و او را بر آن می دارد تا با دستیابی به سیاوش هم تخت و تاج شاهی را برای خود مستدام دارد و هم بر آتش خشم خود از عزت سیاوش نزدکاووس شاه آبی برافشاند. پس دیو هوس را در میدان سادگی و صداقت سیاوش جولان داده و شوم ترین نقشه خود را عملی می سازد.

اگر با من اکنون تو پیمان کنی	نپیچی و اندیشه آسان کنی
یکی دختری نارسیده به جای	کنم چون پرستار پیشت بپای
به سوگند پیمان کن اکنون یکی	ز گفتار من سر میبچ اندکی
چو بیرون شود زین جهان شهریار	تو خواهی بدن زو مرا یادگار
نمانی که آید بر من گزند	بداری مرا همچو او ارجمند
من اینک به پیش تو استاده ام	تن و جان شیرین ترا داده ام
زمن هر چه خواهی همه کام تو	برآرم نپیچم سر از دام تو

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۲۲ب ۱۶-۱۰)

از ابیات فوق چنین بر می آید که سودابه برای آینده بدون کیکاووس خودبه دنبال پادشاهی جوان و فریا می گردد. اما پریدخت تنها به ازدواج می اندیشد. هرچند سبکسری های او باعث بی اعتناشی اش به پدر و نصایح او می شود، اما دل در گرو هوس نمی نهد و به شرط ازدواج دل به سام می سپارد، ضمن این که او جز سام به کسی دیگر دلبستگی ندارد.

۲-۱-۲-۲- در عاشقی

عمده ترین عمل سودابه که فردوسی را بسیار تحت تاثیر قرار می دهد، عشق هوسناک او به فرزند کیکاووس است. سودابه از عمل نابخردانه خود نه تنها سر افکنده نیست بلکه با بی باکی تمام سعی در تبرئه خود و مقصر نشان دادن سیاووش دارد. او

بارها سیاووش را به خیانت فرا خوانده است.

بِهانه چه داری تو از مهر من بی‌پچی ز بالا و از چهر من
که من تا ترا دیده ام برده ام خروشان و جوشان و آزرده‌ام
(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۲۴ ب ۱۸-۱۷)

یکی شاد کن در نهانی مرا ببخشای روز جوانی مرا
فزون زان که دادت جهاندار شاه بیارایمت یاره و تاج و گاه
(همان، ۲۵، ب ۴-۳)

گاه کار به تهدید می کشد.
وگر سر بی‌پچی ز فرمان من نیاید دلت سوی پیمان من
کنم بر تو این پادشاهی تباه شود تیره بر روی تو چشم شاه
(شاهنامه، ۱۳۸۷: ۲۵ ب ۶-۵)

ولی پریدخت به ندرت پای از جاده حیا بیرون می نهد و تمکین را منوط به ازدواج می داند. او هرگز گوهر عشق را به هرزگی نمی آلاید.
که بی عقد آن گلرخ می پرست چو عقد ثریا نمی داد دست
(سام نامه، ۱۳۸۶: ۷۱۸ ب ۵)

شخصیت سودابه و پریدخت در دوداستان شخصیتی خاکستری است. هر دو ضمن اینکه معایب خانه براندازی دارند، به نیکی هایی نیز آراسته اند. سودابه زن زیبا یی است که در عشق کیکاووس بر پدر می شورد، امادر مواجهه با سیاووش توان مقابله با دیو هوای نفس را ندارد. از طرفی پریدخت دختری دلرباست. اما برای عشق، آبرو، برادر، پدر و تخت شاهی را فدا می کند. در واقع گذشتن از این همه ارزش مادی و معنوی برای رسیدن به محبوب چندان معقول نمی نماید. اگر تهمنه یک شبه مهر رستم را به دل می گیرد در بطن این عشق پاک و کوتاه پهلوانی پرورش می یابد که غیرت ایرانی اش را به پای هیچ زر و زوری نمی ریزد. اما در مسیر شوم هوسبازی سودابه دلخراش ترین و مظلومانه ترین قتل شاهنامه اتفاق می افتد و سیاووش که برای رهایی از مکر نامادری داوطلب نبرد با افراسیاب تورانی شده، به نوعی از چاله در آمده، به چاه گرسیوز کینه جو می افتد. سودابه با گریه و ظاهرسازی می خواهد از خشم شاه که به توطئه او پی برده بگریزد و پرده نمایش را با نشان دادن بچه های در طشت و اظهار بیماری عوض می کند. ولی کیکاووس به پاکی پسر ایمان دارد و به اصل ماجرا پی می برد. در سام نامه نیز پریدخت وقتی با تازیانه های خشم آلود پدر روبرو میشود، خود را ملزم به سکوت می کند، به زندان می رود و بر شایعه مرگش را توسط پدر صوری پیشه می کند. او حتی بعد کشته شدن پدرش توسط سام به رسم روزگار یک هفته

بر راه می نشیند و عزاداری می کند. در ادامه خالی از لطف نیست که اندکی عملکرد خواجه و فردوسی را به نظاره بنشینیم. فردوسی چنانچه منش و خرد دوستیش اقتضا می کند اگر در جایی بر سودابه بعنوان یک زن ظاهر بین و هوسباز می تازد، در جای دیگر گرد آفرید را می ستاید، زنی که زیبایی سهراب او را نفریفت و از قلعه و ساکنانش دفاع کرد. در پرده دیگر فردوسی سیندخت را نمایش می دهد، زنی زیبا و آداب دان که درایتش هم زال و رودابه را به هم پیوند داد و هم آتش جنگ بزرگی را خاموش کرد. فردوسی در مجموعه ارزشمند خود از انواع زنان و مردان نمونه هایی را ارائه می دهد تا هم پاکی را بیان کند هم فجایع ناپاکی را. خواجه نیز با هنر مندی تمام و نشان دادن پردخت به عنوان یک بانوی دلداد، فغفور را بعنوان شاهی که لجام خود را همیشه به دست وزیر داده و از خود رأی متقن و تصمیم منطقی ارائه نمی دهد، معرفی می کند هر دو شاعر حماسه سرا در موقعیت های مقتضی بر عملکرد برخی زنان می تازند و گاه برخی دیگر را می ستایند. نویسنده کتاب حیات اجتماعی زنان درباره زنان شاهنامه عقیده دارد که سرنوشت اکثر زنان شاهنامه بخصوص آنان که نقش مادر را ایفا می کنند، بسیار تلخ بوده و به یک سوگنامه شباهت دارد. (انصافیور، ۱۳۶۹: ۱۸۹) تهمنه مادر سهراب که یک سال بعد از مرگ پسر جان باخت و یا عجزیره مادر فرود که از ستمکش ترین زنان شاهنامه است. (حریری، ۱۳۶۹: ۱۷) در خاتمه شایان گفتن است که برخی بر این باورند که در جامعه حماسی ایران زن از مقامی والا برخوردار بوده است. آنان دختر را به مفهوم عقاید عرب جاهلی موجب سرشکستگی پدر نمی دانستند، بلکه بنا به ارزش فوق العاده ای که برای دختر قایل بودند، بعضی سختگیری ها را در مورد او اعمال می کردند. مثلاً از ازدواج دخترانشان با بیگانه پرهیز می کردند. شاه هاماوران ازدواج دخترش را با کیکاووس ایرانی بر نمی تابد و طاقت دوری او را ندارد. غمی بد دل شاه هاماوران ز هرگونه ای چاره جست اندران (شاهنامه، ۱۳۸۷: ۱۳۴ب۷)

۳- نتیجه گیری

در همه ادوار زندگی بشر زن به عنوان موجودی فروتر از مرد مطرح شده و گاه مورد بی مهری قرار گرفته است. دامنه این بی مهری گاه از سطح نهادهای اجتماعی فراتر رفته و از باورهای جامعه به ادبیات نیز که باید بی طرفانه منعکس کننده آلام و اندیشه های جامعه باشد، وارد گشته و نظم و نثر را در سیطره خود در آورده است. در شاهنامه سودابه ی بالا بلند گیسو کمند، چون بهشتی آراسته معرفی می گردد. زنی که فقط زینبده همسری شاه است. اما این بهشت آراسته تا پای سیاووش به میان می آید، به جهنمی سوزان

مبدل گشته و سیاووش را در آتش هوا پرستی خود می سوزاند. از اینجا به بعد سودابه دیگر نه تنها ستودنی نیست، بلکه تا حد منفورترین زن شاهنامه تنزل یافته و به پادافره گناه خویش مبتلا می گردد. خواجوی کرمانی نیز که در این مورد زیرکانه قدم جای پای استاد طوس گذاشته، تحت تاثیر جو حاکم و با توجه به تسلطی که بر شاهنامه داشته، اول پریدخت، آن بهشتِ روان بخشِ طوبیِ خرامِ قیامت قیام را می ستاید و بعد از بی باکی شاهزاده در عشق سام از زبان پدر زبان به نفرین او آلوده، او را ننگی بزرگ می شمارد. سودابه و پریدخت با اندکی تفاوت، عملکردهای مشابهی دارند. عملکردهایی که به خوبی مبین تأثیر پذیری خواجو از فردوسی است. وجود چنین شخصیت های خاکستری در ادبیات که با وجود زیبایی های ستودنی، گوهر وجودی خود را لگد مال خواهش های دل می کنند، از تبحر سرایندگان این منظومه ها حکایت می کند. خواجو و فردوسی هر دو به طرزی اعجاب آور از عهده ترسیم این تصاویر بر پرده نظم فارسی برآمده اند.

منابع

۱- قرآن مجید

- ۲- امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۰). *نخلبند شعرا*، چاپ اول، کرمان: مرکز کرمانشناسی
- ۳- پورحسن فتیده، طاهره. (۱۳۷۹). *حقوق زن در قرآن و عهدین*، چاپ اول، تهران: فرهنگ گستر.
- ۴- انصاف پور، غلامرضا. (بی تا). *حقوق و مقام زن در شاهنامه فردوسی*، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- ۵- ----- (۱۳۶۹). *حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران*، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- ۶- حریری، ناصر. (۱۳۶۹). *فردوسی، زن، تراژدی*، چاپ دوم، بابل: کتابسرای بابل.
- ۷- خواجوی کرمانی، کمال الدین ابوعطا. (۱۳۸۶). *سام‌نامه*، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- ۸- ریپکا، یان. (۱۳۷۰). *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه کیخسرو کشاورزی، چاپ اول، تهران: گوتنبرگ و جاویدان خرد.
- ۹- عرب گلیپگانی، عصمت. (۱۳۷۶). *اساطیر ایران باستان*، چاپ اول، تهران: هیرمند.
- ۱۰- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). *شاهنامه*، ج چهارم، تصحیح عزیزالله جویینی، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۱- ----- (۱۳۸۷). *شاهنامه*، تصحیح سعید حمیدیان، چاپ نهم، تهران: نشر قطره.
- ۱۲- ----- (۱۳۴۴). *شاهنامه*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی.